

شهید محمد سهرابی در کنار فرزندانش، او بعد از ۱۲۰ روز تحمل جانباری به شهادت رسید



گفت و گوی «جوان» با همسر و مادر شهید سرهنگ محمد سهرابی
جانبا ز و رزمنده نهاوندی که پس از ۴ ماه تحمل جراحت ناشی از «جنگ ۱۲ روزه» به شهادت رسید

آمدهام تا لباسی سبز پاسداری کفتم شود

■ صغری خیل فرهنگ

پروفایل شهید محمد سهرابی در فضای مجازی همیشه خبر از شهادت می داد. او در شرح پروفایل فضای مجازی خود اینگونه نوشته بود: اگر دو چیز را رعایت کنی، خدا شهادت را نصیبت می کند؛ یکی تلاش و دیگری اخلاص. همچنین در عکس نوشته پروفایل شهید سهرابی آمده است: الهی قلم انتهای نگاه تورا می خواهد؛ انتهای نگاه تو یعنی شهادت... شهید محمد سهرابی در طول ۱۶ سال خدمت در سپاه بیت المقدس کردستان و سپاه انصارالحسین (ع) همدان، بارها در نبرد با گروهبک های تروریستی و ضدانقلاب حاضر و دو بار مجروح شد. همرزمانش او را «شهید گمنام مرزهای عاشقی» می نامند. رزمنده ای که همزمان در مسابقات دو، فوتبال واردهای جهادی فعال و بر این باور بود که کردستان، مرز مبارزه با نفاق و صهیونیسم است. در نهایت، در لحظه اذان ظهر روز ۲۵ خرداد، محمد مورد حمله جنا پتکارانه صهیونیستی – امریکایی قرار گرفت و پس از ۱۲۰ روز مجروحیت و تحمل درد جانباری در ۲۰ مهر ۱۴۰۴ به فیض شهادت ناآل آمد. برای آشنایی با سبک زندگی شهید با همسر، مادر، همزمان و همراهان او همکلام شده ایم.

عقد آسمانی

شنیدهاید می گویند عقد دخترعمو و پسرعموها را در آسمان با بسته اند. من و محمد از کودکی همدیگر را می شناختیم. پدرهایمان پسرعمو بودند و ما هم به نوعی دخترعمو و پسرعمو حساب می شدیم و خانه هایمان در همسایگی هم بود. محمد متولد اول دی ۱۳۴۰ در روستای «تکه» یکی از روستاهای نهانوند بود. خانواده های ما رفت و آمد زیادی با هم داشتند و همین باعث شد نسبت به هم شناخت پیدا کنیم و یک رابطه صمیمی و پاک بین ما شکل بگیرد. در همان عالم نوجوانی واقعا محمد را دوست داشتم و عاشقش بودم. حجب و حیا ی محمد برابرم ستودنی و آرایش خاصی در نگاهش بود و با خودم می گفتم این مرد رویاهایم است و می توانم به او تکیه کنم. هیچ گاه فراموش نمی کنم، وقتی محمد به من ابراز علاقه کرد، با وجود سن کمی که داشتم، از او خوشم آمد و با هم ازدواج کردیم. آن هم با برگزاری یک جشن خیلی ساده با سلام و صلوات و به دور از تجملات با حضور فامیل و بستگان نزدیک و تعدادی از دوستان صمیمی مان. حدود ۱۷ سال کنار او عاشقانه زندگی کردم و خداوند در این سال ها دو فرزند به ما عطا کرد. پسرم عباس که ۱۳ داره، پسری باهوش، بالنگیزه و درسخوان است که در مدرسه استعدادهای درخشان فرس می خواند و دخترم فاطمه هفت سال دارد و امسال کلاس اول دبستان است. با دیدن چهره این بچه ها، حضور پدرشان

را کنار خودم حس می کنم.

زندگی عاشق هادوامی ندارد!

ما در روستای سرسبز «تکه» جایی که پر از باغ و مزارع با نهرهای خروشان است زندگی می کنیم. جایی که محمد همیشه به آن عشق می ورزید و آرایش واقعی خود را در دل مردم ساده و مهربان این روستا پیدا کرده بود. امانمی داشتمم زندگی عاشق ها دوامی ندارد. محمد از نیروهای مخلص و دلاور سپاه بود و همیشه به خدمت در این نهاد و لباس مقدس افتخار می کرد و خدا را شکر می کرد و کار و راهش را درست انتخاب کرده است. می گفت: «هن با لباس سبز پاسداری آمده ام تا شهید شوم و این لباس کفن من شود.» او ابتدا قرار بود در چندارگان دولتی استخدام شود که خودش قبول نکرد و عضویت و خدمت در سپاه را جزء الطاف خدا در حق خودش می دانست و می گفت خدا را شکراره سردار شهید حیدر سهرابی عموی شهیدم را انتخاب کرده ام. آخرین مسئولیتش هم فرماندهی حوزه بسیج شهید حاج همت شعبان نهانوند بود. محمد واقعا انسان بی نظیری بود و مانند شهید سلیمانی شهیدانه زندگی کرد. فوق العاده دوست داشتنی، مهربان، صبور، باایمان، باتقوا، شجاع، اهل نماز اول وقت، پرداخت خمس و زکات مالش بود. او حتی در مأموریت ها یا شرایط سخت، نماز را در اولین فرصت می خواند و تا قبل از مجروحیتش ر کعتی نماز قضا ندارد.

شهید سرهنگ پاسدار محمد سهرابی به روایت همرزمانش

متواضع و پراثری

یکی از دوستان و همرزمان شهید محمد سهرابی در باره او چنین می گوید: «محمد در همان روزهای ابتدایی عضویت در سپاه، وقتی در مرکز آموزشی شیراز دوره می دید، در جمع دوستانه مان گفت: «من با لباس سبز پاسداری آمده ام تا شهید شوم و این لباس کفن من می شود.» او از همان لحظه، مسیر زندگی اش را انتخاب کرد. بود؛ مسیری که به شهادت ختم می شد. او در دوره آموزشی، یکی از بهترین و صمیمی ترین افراد جمع و گروه مان بود. او در کارها و ورزش پشتکار و نظم ویزه ای داشت. برای دیگر همکاران نمونه بود. در مسابقات فوتبال، دو صحرانوردی و آمادگی جسمانی همیشه جزو برترین ها بود و روحیه شاد، متواضع و پراثری داشت. شهید محمد سهرابی حدود ۱۶ سال به صورت شبانه روزی در نیروی زمینی سپاه استان کردستان خدمت و با جان و دل از مرزهای جمهوری اسلامی به خوبی محافظت کرد. در این مدت، دو بار مجروح و در بیمارستان بستری شد، اما کسی از حال او خبر نداشت.»

مبارزه سخت مقابل ضد انقلاب

یکی دیگر از همرزمانش می گوید: «شهید محمد، از همان ابتدا همانند یک شهید گمنام بود، کسی که سال ها از روی شهادت داشت. او با مبارزه سخت و بی وقفه مقابل ضد انقلاب و منافقانی که از رژیم صهیونیستی حمایت می کردند و دستور می گرفتند، آنها را خسته کرد. محمد بر این باور بود که کردستان مرز اصلی مبارزه با نفاق، تروریست ها و رژیم صهیونی است، چرا که تمام اسلحه و مهمات این گروه های مسلح از سوی رژیم اسرائیل تأمین می شود. همچنین بسیاری از غنائمی که از این تروریست ها گرفته می شد، مستقیما از این رژیم فاسد به مرزهای ایران می رسید. محمد از نظر توان بدنی، ایمان به خدا و محبت به مردم از همه ما جلوتر بود و به کوچک ترین مسائل اهمیت می داد. در دهه ۸۰ هر وقت با هم به مأموریت مبارزه با تروریست ها در مناطق مرزی می رفتیم، به نیروهای تحت فرمانش می گفت: «چه جاره در گیر ی ها سعی کنید کمترین آسیب را به منابع طبیعی و محیط زیست بزنید، چون دشمنان ما می خواهند کوه ها، جنگل ها و زمین های کشاورزیمان را نابود کنند.»

خیلی وقت ها به جای نیروهایش در گشت مرزی حاضر می شد و در مأموریت های برون مرزی هم شرکت می کرد و هیچ ترس و هراسی از دشمنان نداشت. همیشه می گفت: «سپاری از جوابانی که در دام منافقان و صهیونیست ها گرفتار شداند،

چند روز قبل از شهادت، برای سرکشی و عبادت همسر به بیمارستان رفتم، اما به دلیل شرایط جسمی اش نتوانستم او را ببینم. همان روز شهادت یعنی ۲۰ مهر ماه هم قرار بود ما برای ملاقات به بیمارستان برویم که متأسفانه خبر دادند برای تحویل مدارک شخصی اش (شناسنامه و کارت ملی) اقدام کنیم. آنجا بود که متوجه شدم محمد شهید شده است. آخرین تصویری که از او در ذهنم مانده است، همان آرایش همیشگی اش بود که نشان از ایمان او داشت. وقتی خبر شهادتش را برادرش به من داد، ابتدا افتخار کردم، می دانستم محمد در راه خدا و برای دفاع از کبان اسلام و نابودی دشمنان همان طور که خودش آرزو داشت به شهادت رسید. از پرستار ها شنیدم با وجود درد شدید تا لحظات آخر هم لبخند بر لب داشت و ذکر می گفت.

تقدیر خدا این بود که او چند صبحا ی درد جانباری را هم تحمل کند و در کنار ما باشد، شاید خدا می خواست صبر ما را بیازماید، اما از دست دادن عزیز سخت است. از دست دادن همسری چون محمد و پدری چون او برای اهل خانه ماستگین بود. دوری او دشوار است اما تنها عاملی که باعث تسلی خاطرمان می شود همین عنوان شهادت است.

هر چه ریز تر برنده تر

مراسم شهید در شهرستان نهانود با تشریفات ویژه نظامی در حضور مردم و خانواده های معظم شهدا و در روستای تکه، زادگاهش برگزار شد. حضور مردم، خانواده ها و دوستان در این مراسم بسیار باشکوه بود. برادرش روز مراسم تشییع و خاکسپاری در سخنانی خطاب به اسرائیل، امریکا و منافقان گفت: «خانواده سهرابی دو شهید (عموی شهیدشان حیدر سهرابی و دایی شان شهید الله مراد نادی) و جانبا ز (مراد علی سهرابی) تقدیم انقلاب کرده است و آنها باید باندن ما مانند شیشه هستیم، هر چه ریز تر برنده تر.»

مادر شهید جانشین دایی شهید

مادر سرهنگ شهید محمد سهرابی که داغ برادر ۱۹ ساله اش، شهید الله مراد نادی از شهدای دوران دفاع مقدس را هم در دل دارد، می گوید: «محمد برای این دنیا نبود. از کودکی به مسائل شرعی و دینی اهمیت ویژه ای می داد و از هشت سالگی نماز خواندن را آغاز کرد. پسر م زمانی که متولد شد، برادرم الله مراد که برای مرخصی آمده بود، محمد را دید و پرسید خواهر، این فرزندت پسر است یا دختر؟ گفتم پسر است، نامش را محمد گذاشتیم. برادر م دستی بر سرش کشید، او را بوسید و گفت خدا را شکر. روزی جانشین دایی اش خواهد شد. برادرم پانزدهم مرداد ۱۳۶۱، در سن ۱۹ سالگی به شهادت رسید. حالا پس از ۴۳ سال، تازه متوجه شدم آن روز برادر م چه گفت و چه حقیقتی را پیش بینی کرد. محمد انسانی پاک سرشت، مؤمن و خدایی بود که در این دنیا زندگی کرد و شهادت، کمترین پاداش برای روح بزرگ او بود.»

خادم مردم و مسجد

این را بدون هیچ گونه اغراق یا ریا می گویم که در زندگی محمد نشانه های فراوانی از میل به شهادت و رسیدن به قرب الهی دیده می شد. روزی برای زیارت حضرت معصومه (س) به قم رفتم. هنگام بازگشت کمی دیر کرد، پرسیدم کجا رفتی محمد؟ پاسخی نداد. همسرش با لبخندی گفت: می دایم جافتم، جایی جز دفتر مراجع نبوده!» رفته بود تا میزان خمس دارایی اش را مشخص کند، چون برای خودش سال خمسی تعیین کرده بود. محمد بسیار خانواده دوست بود. هر وقت از محل کار بر می گشت یا امر خاصی می گرفت، به روستانش می آمد. من و مرحوم پدرش را به دل طبیعت می برد تا هوایی تازه کنیم و دلمان شاد شود. بهترین غذاها و خوراکی ها را برایمان فراهم می کرد. گاهی هم فرصتی پیدا می کرد همه برادر ها و خواهر ها را دور هم جمع می کرد و میهمانی های خانوادگی ترتیب می داد. از صله رحم و دید و بازدید خویشاوندان لذت می برد و همیشه می گفت این کار، دل را آرام و برکت زندگی را بیشتر می کند. او مسجدی در هیتش داشت. در ایام محرم، با یاری خودشان از پایگاه بسیج و کانون مسجد روستا؛ زیارتنر نمایشگاه ها را بر پا می کرد. یادگاری های از رشتن و ماندگاری از او برای اهالی روستا باقی مانده است. محمد همیشه در کارهای مسجد و

زینبیه پیشقدم بود. تعمیرات، نصب وسایل برقی، کولر و حتی تعویض شیر آلات را بدون هیچ چشمداشتی انجام می داد. کار برقی کشی پایگاه بسیج و کانون فرهنگی روستا را نیز به صورت رایگان انجام می داد. خدمت به مردم و مسجد را وظیفه خود می دانست.

طالب شهادت بود

او در ادامه می افزاید: «محمد همیشه از شهادت صحبت می کرد. نه تنها نزد خانواده، بلکه در جمع دوستان و آشنایان هم این را مطرح می کرد. به ویژه در سال آخر زندگی اش این آرزو در گفتار و رفتارش بیشتر دیده می شد. در لحظه تحویل سال و حتی در روز سیزده بدر با لبخند از همه خواست برایش آرزوی شهادت کنند. طالب شهادت بود. برادر اش با شوخی به او گفتند: «امریکا و اسرائیل کجا هستند که بخواهند تو را شهید کنند؟» محمد آرام پاسخ می داد: «هر وقت موعده ش خودشان می آیند.» وقتی چند ساعت قبل از حمله رژیم صهیونیستی از محل کارش برای کاری به منزل آمد و رفت، گفتم محمد موظف باش! پاهای یاد شده اند و اطراف حوزه و شهرستان هستند. صدایشان شنیده می شود، در برابر همه این نگرانی هایم تنها یک کلمه گفت: کار برای رضای خدا است.»

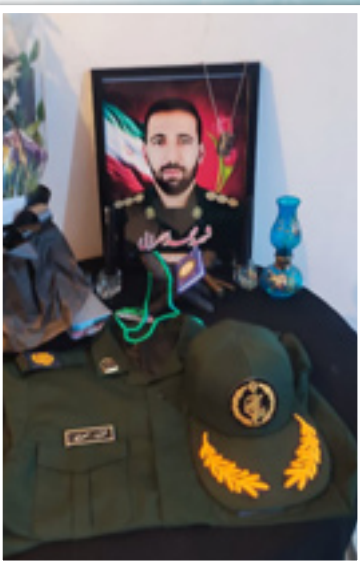
دلایل امنیتی تلفن همراه نداشت و گاهی تا ۲۰ روز یا حتی یک ماه ارتباطی با همسر و فرزندانش نداشت. خانواده اش کلا از شرایط کاری محمد اطلاع داشتند. خوب به یاد دارم او تازه صاحب فرزند دختری به نام فاطمه شده بود که متأسفانه دچار بیماری شد و پس از یک ماه بستری در بیمارستان به رحمت خدا رفت. در آن مدت که شهید سهرابی حدود ۱۵ روز خبری از خانواده نداشت و در مأموریت سخت جنگی بود، خواب دید دخترش فوت شده است و احساس کرد اتفاق سختی برای او افتاده است. خانواده اش برای حفظ آرایش او، خبری از فوت دخترش فاطمه به او ندادند و وقتی به مرخصی آمد، از همسر و مادرش درباره حال دخترش فاطمه پرسید

محمد همیشه از شهادت صحبت می کرد. نه تنها نزد خانواده، بلکه در جمع دوستان و آشنایان هم این را مطرح می کرد. به ویژه در سال آخر زندگی اش این آرزو در گفتار و رفتارش بیشتر دیده می شد. در لحظه تحویل سال و حتی در روز سیزده بدر با لبخند از همه خواست برایش آرزوی شهادت کنند. طالب شهادت بود. برادر اش با شوخی به او گفتند: «امریکا و اسرائیل کجا هستند که بخواهند تو را شهید کنند؟» محمد آرام پاسخ می داد: «هر وقت موعده ش برسد، خودشان می آیند.»

یکی دیگر از دوستانش با بغض خاطراتش را با محمد مرور می کند و می گوید: «وقتی برای عملیات های برون مرزی و تعقیب تروریست های اسرائیلی حاضر در منطقه می رفتم، به



تصویری از حضور شهید سهرابی در غرب کشور



شهید محمد سهرابی حدود ۱۶ سال در سخت ترین شرایط آب و هوایی چهار فصل در استان کردستان خدمت کرد. او با حقوق پایین هرگز شکایتی نداشت و می گفت این راهی است که با عشق و علاقه انتخاب کرده ام. او باور داشت هر کس در این سرزمین شهید شود، اجر بزرگی در آن دنیا خواهد داشت، چون کردستان خط مقدم مبارزه با رژیم صهیونیستی و ترور بیست های منافقی است که تا این دندان مسلح هستند. به گفته او، باید چشم طمع این دشمنان را به کشور کور کرد و او این راه را با دل و جان طی کرد



تصویری از شهید سهرابی در روزهای جانباری شهادت

محمد شهید شده!

مادر شهید سهرابی در پایان می گوید: «در نهایت، در لحظه اذان ظهر روز ۲۵ خرداد، محمد مورد حمله جنا پتکارانه صهیونیستی – امریکایی قرار گرفت و پس از ۱۲۰ روز مجروحیت، در ۲۰ مهر ۱۴۰۴ به فیض شهادت ناآل آمد. پسر م ابتدا به کمارفت، سپس به هوش آمد و از بیمارستان مرخص شد. او به خانه برگشت و حدود ۴۰ روز با مهر و صبر، پرستارش بودیم.

حالا که به آن روزها می اندیشم، در می یابم آن ۴۰ روز فرصتی بود از سوی خدا؛ فرصتی برای من، همسرش و فرزندانش تا دل هایمان را برای شهادت و دوری او آماده کنیم. خبر شهادت محمد را قبل از نماز مغرب در خواب به من گفتند. ختم های محجبه و با صورت های پوشیده به منزمان آمدند و من سر محرم را از آنها گرفتم. یکی از آنها گفت مادر! محمد شما شهید شده! این را که شنیدم از خواب پریدم. حمد و سوره های خواندم و گفتم خدا! اا حال محمد خیلی خفتم! نیست! خدا! اا خدوت کمک کن. با دیدن آن خواب مطمئن شدم محمد شهید می شود. در همین بین بود که از بیمارستان به پسر بزرگم اطلاع دادند حال محمد مساعد نیست و بعد هم خبر شهادتش را دادند.»

و گفت خواب دخترش را دیده که بهشتی شده و فوت کرده است. چند سال بعد، دخلد، دختر دیگری به او هده به داد که نامش را فاطمه گذاشت. فاطمه خانم امسال کلاس اول دبستان است. او بسیار شیرین زبان و باهوش است.»

ورزشکار شهید

سید اصغر ذوقی احسن، دبیر هیئت دوومیدانی استان همدان با بیان اینکه این همه از رشادت و دلاوری های شهید محمد سهرابی گفته شد حیف است اشارای به سابقه دوومیدانی ایشان نکنیم، می گوید: «شهید محمد سهرابی یکی از دوندگان قهرمان ملی و آسیایی است که ۱۰ سال سابقه عضویت در تیم ملی دارد و خانواده ای شهید پرور و ورزشکار هستند دایی این شهید الله مراد نادی از فوتبالیست های بنام شهرستان و عموی شهید هم شهید حیدر سهرابی از سرداران شهید استان هستند و این خانواده دین خود را به مردم و انقلاب ادا کردند. شهید محمد سهرابی در رشته دوومیدانی در دوران دانش آموزی، نوجوانی و جوانی از دوندگان استقامتی و صحرانوردی استان همدان و شهرستان نهاوند بوده و عناوین استانی و منطقه ای و رتبه های مهم ورزشی را در این رشته دارد. شهید محمد سهرابی در رشته فوتبال و آمادگی جسمانی دارای نشان و افتخارات فراوان شهرستانی، استانی و کشوری است و این نشان از علاقه این شهید به ورزش دارد و در مسابقات استعدیایی هم به هیئت دوومیدانی شهرستان نهانوند و استان کمک می کرد. سهرابی به دلیل اینکه در خانواده ای ورزشکار و قهرمان پرور رشد و پرورش یافته بود، سالن ورزشی چند منظوره را در محل کارش رونق داد. همچنین به صورت مستمر با کمک هیئت دوومیدانی اقدام به برگزاری مسابقات مناسبتی و استعدادیابی می کرد و این برای هیئت دوومیدانی استان و شهرستان افتخار بزرگی است.»